

فهرست

۷	□ پیشگفتار مترجم
۹	مقدمه: عصر دموکراتیک
۲۷	فصل اول: تاریخچه‌ی آزادی انسان
۶۴	فصل دوم: راه پریچ و خم
۱۰۱	فصل سوم: دموکراسی غیر لیبرالی
۱۴۰	فصل چهارم: استثنای اسلامی
۱۸۹	فصل پنجم: زیاده‌ای از یک چیز خوب
۲۳۹	فصل ششم: مرگ اقتدار
۲۹۱	نتیجه: راه برون‌رفت
۳۱۴	□ یادداشتهای
۳۲۷	□ نمایه

مقدمه

عصر دموکراتیک

مادر عصری دموکراتیک زندگی می‌کنیم. در یک قرن گذشته یک روند بیش از هر روند دیگر در شکل دادن به جهان مؤثر بوده است - روند صعودی دموکراسی. در ۱۹۰۰ حتی یک کشور هم نبود که دموکراسی داشته باشد، دموکراسی به آن معنایی که ما می‌فهمیم، یعنی دولتی بر آن حاکم باشد که با انتخابات آزادی بر سر کار آمده باشد که در آن هر شهروند با سن قانونی می‌تواند رأی بدهد. امروزه در ۱۱۹ کشور چنین است، یعنی در ۶۳٪ تمام کشورهای جهان. آنچه زمانی خاص چند کشور آتلانتیک شمالی بود امروزه شکل استاندارد حکومت برای بشر شده است. حکومت‌های پادشاهی دیگر عتیقه به حساب می‌آیند و فاشیسم و کمونیسم کاملاً بی‌اعتبار شده‌اند. حتی حکومت‌های دینی اسلامی هم تنها مطلوب معدودی تندر هستند. در بیشتر نقاط دنیا دموکراسی تنها منبع مشروعیت سیاسی است. حتی دیکتاتورهایی نظیر حسنی مبارک (مصر) و رابرت موگابه (زیمبابوه) هم با تلاش فراوان و هزینه‌های گزاف انتخابات ملی برگزار می‌کنند که البته به راحتی برنده‌ی آنها می‌شوند. وقتی دشمنان دموکراسی هم از شعارهای دموکراسی بهره می‌گیرند و آداب ظاهری‌اش را به جا می‌آورند، می‌فهمیم که دموکراسی پیروز شده است.

ما در معنایی متوسع‌تر هم در عصری دموکراتیک زندگی می‌کنیم. دموکراسی آنچنانکه از ریشه‌ی یونانی آن برمی‌آید به معنای حکومت مردم

است. و امروزه ما در همه‌جا شاهد انتقال قدرت از رأس هرم به پایین هستیم. من این فرآیند را، با آنکه از حوزه‌ی سیاست بسی فراتر می‌رود، دموکراتیزاسیون می‌نامم، چون به هر صورت فرآیندی است یکسان: سلسله مراتب قدرت فرومی‌پاشد، نظامهای بسته باز می‌شوند، و حالا فشار توده‌های مردم نیروی محرکه‌ی اصلی تحول اجتماعی است. در حقیقت دموکراسی از اینکه صرفاً یک شیوه‌ی حکومت باشد فراتر رفته و تبدیل به یک سبک زندگی شده است.

مثلاً حوزه‌ی اقتصاد را در نظر بگیرید. در سرمایه‌داری امروز آنچه واقعاً ممتاز و تازه است جهانی بودن، یا فن‌آوری اطلاعاتی، یا تکنولوژی‌محوری آن نیست. چه در گذشته هم چنین بوده است. بلکه دموکراتیک بودن آن است. رشد اقتصادی طی نیم قرن گذشته صدها میلیون نفر را در جهان صنعتی ثروتمند کرده و در نتیجه مصرف، پس‌انداز و سرمایه‌گذاری را به پدیده‌هایی همگانی تبدیل کرده است، و سبب شده است ساختارهای اجتماعی جوامع هم به ناچار خود را با این مسأله وفق دهند. در نتیجه، قدرت اقتصادی که طی قرن‌ها در دست گروه‌های کوچکی از تجار، بانکداران و بوروکراتها بود به لایه‌های پایین‌تر منتقل شده است. امروزه اکثر شرکتها - و در واقع اکثر کشورها - به دنبال جلب نظر اکثریت مردم، یعنی طبقه‌ی متوسط، هستند. و به حق هم چنین می‌کنند، چون داراییهای انحصاری‌ترین گروه سرمایه‌گذار هم در برابر صندوق بازنشستگی کارگران کوچک جلوه می‌کند.

فرهنگ هم دموکراتیزه شده است. البته آنچه روزی «فرهنگ سطح بالا» نامیده می‌شد هنوز هم نشو و نما دارد، اما تنها در مقام فرآورده‌ای خاص برای سالخوردگانی که دیگر در مرکز حیات فرهنگی جامعه نیستند. حالا حیات فرهنگی جامعه را موسیقی پاپ، فیلمهای سینمایی موفق و برنامه‌های تلویزیونی پربیننده تعیین می‌کنند و بر آن تسلط دارند. این سه بر روی هم پایه و اساس عصر جدید و مرجع فرهنگی آشنای همگان در جامعه هستند. انقلاب

دموکراتیکی که جامعه را در نور دیده است تعریف ما را از فرهنگ عوض کرده است. مثلاً در گذشته عامل تعیین‌کننده‌ی شهرت یک خواننده این بود که چه کسی او را می‌پسندد، اما امروزه عامل تعیین‌کننده تعداد کسانی است که او را می‌پسندند، و با این معیار مدونا همیشه بالای جسی نورمن خواهد بود. کمیت جایگزین کیفیت شده است.

چه چیزی این تغییر شگرف را به وجود آورده است؟ مانند هر پدیده‌ی اجتماعی بزرگ نیروهای گوناگون این موج دموکراتیک را به وجود آورده‌اند - انقلاب تکنولوژیک، ثروت رو به فزونی طبقه‌ی متوسط، و سقوط نظامها و ایدئولوژیهای بدیل سامان‌دهنده‌ی جامعه. یک چیز دیگر را هم باید به این علت‌های سیستمیک بزرگ افزود: آمریکا. اوج‌گیری و تسلط آمریکا - کشوری که سیاست و فرهنگ آن عمیقاً دموکراتیک است - کاری کرده است که دموکراتیزاسیون به نظر اجتناب‌ناپذیر بیاید. به هر حال صرف‌نظر از علتها، موج دموکراتیک تأثیراتی قابل پیش‌بینی در هر حوزه و منطقه دارد. موج دموکراتیک سلسله مراتب قدرت را فرومی‌شکند، به افراد قدرت می‌بخشد، و جوامع را ورای سیاستشان دگرگون می‌کند. در واقع تمام وجوه تمایز جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم حاصل اندیشه‌ی دموکراتیک است.

ما اغلب در دهه‌ی پرحادثه‌ی ۱۹۹۰ می‌خواندیم که تکنولوژی و اطلاعات دموکراتیزه شده‌اند. این پدیده‌ای نسبتاً تازه است. در گذشته تکنولوژی در خدمت تقویت تمرکز قدرت و سلسله مراتب قدرت بود. مثلاً آخرین انقلاب اطلاعاتی بزرگ، در دهه‌ی ۱۹۲۰، شامل رادیو، تلویزیون، سینما، و بلندگو، تأثیری در جهت تمرکز بیشتر قدرت در جامعه داشت. این انقلاب به شخص یا گروهی که به این تکنولوژی دسترسی داشت قدرت نفوذ می‌بخشید، نفوذ بر بقیه‌ی جامعه. برای همین همواره اولین قدم در کودتاها یا انقلابهای قرن بیستم به دست گرفتن رادیو یا تلویزیون کشور بود. اما انقلاب اطلاعاتی عصر حاضر هزاران منبع و مجرای خبری به وجود آورده است که کنترل مرکزی را

فصل اول تاریخچه‌ی آزادی انسان

همه چیز هنگامی آغاز شد که قسطنطین امپراتور روم تصمیم به نقل مکان گرفت. در سال ۳۲۴ میلادی رهبر بزرگترین امپراتوری جهان به شرق نقل مکان کرد، و پایتخت خود را از شهر رُم به بیزانس، مهاجرنشین قدیمی یونانی در دهانه‌ی دریای سیاه، منتقل کرد و آن را بلافاصله به قسطنطنیه تغییر نام داد. چراوی رُم، پایتخت افسانه‌ای امپراتوری را ترک کرد؟ قسطنطین می‌گفت که اولین کار را به «دستور خداوند» انجام داده است. نمی‌توانید با چنین منطقی سخته کنید، اگرچه به طور حتم غرور و جاه‌طلبی نیز تا حدودی در این کار نقش داشته است. قسطنطین بدجور دلش می‌خواست میراثی عظیم از خود برجای بگذارد و چون پیروزیهای نظامی زیادی در کارنامه‌ی خود نداشت، چاره‌ی بهتر از اینکه یک پایتخت جدید بسازد. این نقل مکان از نظر سیاسی بی‌هوشمندانانه بود. قسطنطنیه به مراکز بزرگ فرهنگی و اقتصادی آن روز مانند آتن، سالونیکا و انطاکیه نزدیکتر بود (رُم در آن روزگار یک شهر مرده به حساب می‌آمد). همچنین قسطنطنیه از نظر سوق‌الجیشی نیز برای دفاع از امپراتوری در برابر دشمنان، مهمتر از همه قبایل ژرمن و ارتش ایران، مکانی مناسبتر بود. در قرن چهارم میلادی نقاط کانونی تاریخ در شرق قرار داشت. سفر امپراتورها سفری ساده و با بار کم نیست و قسطنطین هم از این امر استثنای نبود. او نه تنها پایتخت بلکه ده‌ها هزار نفر از ساکنان آن را نیز جابجا کرد و مقدار زیادی غذا و آشامیدنی هم به زور از مردم مصر، آسیای صغیر و

سوریه گرفت تا افرادش را تغذیه کند. وی مأموران خود را به سراسر امپراتوری فرستاد تا برای تزیین «روم جدید» آثار هنری بیاورند. این چنین بود تاراجی که یاکوب بورکهارت مورخ آن‌را «بزرگترین و ننگین‌ترین غارت آثار هنری در تمام تاریخ» توصیف می‌کند، «تاراجی که برای تزیین (قسطنطنیه) انجام شد.» [۱] قسطنطنین همه‌ی وسایل لازم برای ترغیب سناتورها و دیگر افراد سرشناس را فراهم آورد تا آنها هم به قسطنطنیه نقل مکان کنند؛ از جمله برای هر کدامشان عین خانه‌ای را که در رُم داشتند در قسطنطنیه از نو ساخت. قسطنطنین اگرچه بخش عمده‌ی دربارش را با خود برد، اما یک نفر را در رُم بر جای گذاشت: اسقف رُم. این جدایی تاریخی دولت و کلیسا پیامدهای سرنوشت‌ساز و البته سودمندی برای نوع بشر داشت.

اگرچه اسقف رُم اسماً ارشدیت داشت - چرا که اولین نفری که به این مقام دست یافت، پطروس، حواری ارشد مسیح بود - اما مسیحیت بدین ترتیب توانسته بود بقا و دوام یابد که دینی غیرمتمرکز و متشکل از مجموعه‌ای از کلیساهای خودمختار شده بود. اما رُم اکنون از پایتخت امپراتوری بسیار دور بود. سایر روحانیون مهم، مانند اسقف بیزانس و روحانیون انطاکیه، اورشلیم و اسکندریه، که به قسطنطنیه نزدیکتر بودند، اینک در ظل امپراتوری زندگی می‌کردند و به سرعت زایده‌ی دولت شدند. اما کلیسای رُم، دور از مقر قدرت و در امان از توطئه‌ها و دسیسه‌ها، کار و بارش رونق گرفت و بر استقلالش پای فشرده، چنان‌که در نهایت این توانایی را پیدا کرد که مدعی رهبری روحانی امت مسیحی شود. محقق کلاسیک انگلیسی، ارنست بارکر، می‌گوید در نتیجه‌ی این جدایی بود که شرق (بیزانس) تحت کنترل دولت، و غرب (روم) تحت حاکمیت دین قرار گرفت. اگر بخواهیم دقیقتر بگوییم، در غرب بر سر دستیابی به حاکمیت و فرمانفرمایی نزاعی برپا شد؛ طی ۱۵۰۰ سال پس از نقل مکان قسطنطنین وجه بارز تاریخ بین اروپا، ستیزی دائمی میان دولت و کلیسا بود. جرقه‌های همین کشمکشها بود که نخستین شعله‌های آزادی انسان را برافروخت.

آزادی در دوران قدیم و جدید

واضح است که معرفی تنها یک رویداد به عنوان سرآغاز یک پدیده‌ی پیچیده‌ی تاریخی - در اینجا، تکوین آزادی انسان - ساده‌سازی بیش از حد است، اما به هر حال هر داستانی را باید از جایی شروع کرد. و از نظر من، ظهور کلیسای مسیحی نخستین خاستگاه مهم آزادی در غرب و در نتیجه جهان است. این نکته مضمون محوری این فصل را روشن می‌کند، یعنی اینکه آزادی قرن‌ها پیش از دموکراسی به غرب آمد. این آزادی بود که منجر به دموکراسی شد و نه بالعکس. و نیز پارادوکسی را هم روشن می‌کند که در سرتاسر این کتاب مستتر است، یعنی اینکه آزادی در غرب - صرف نظر از علل ساختاری عمیقتر - از سلسله‌ای از نبردهای قدرت زاده شد. پیامدهای این نبردهای قدرت - بین دولت و کلیسا، شاه و اشراف، کاتولیک و پروتستان، و تجارت و دولت - یافت زندگی غربی جایگیر شدند و سبب شدند فشارها برای آزادی فردی، به ویژه در انگلستان و سپس در ایالات متحده، بیشتر و بیشتر شود.

شاید برخی این تأکید بر کلیسای مسیحی را قبول نداشته باشند و با شور و حرارت بگویند یونان باستان خاستگاه آزادی بوده است. آنها احتمالاً خطابه‌ی تئوفیل مشهور پریکلس در ۴۳۱ ق.م. را در ذهن دارند که تصویری هیجان‌انگیز از آن روزگار به دست می‌دهد که یکسره وقف آزادی، دموکراسی و برابری بود. در بیشتر قرن نوزدهم، در دانشگاه‌های آلمان و انگلستان به دانشجویان چنین تکرار می‌شد که شکوفان‌ترین دوره‌ی حیات بشری دوران دولت-شهرهای یونانی در قرن پنجم ق.م. بوده است. (دوره‌های درسی که در آنها تاریخ یونان در روم باستان تدریس می‌شود هنوز هم در آکسفورد و کیمبریج اصطلاحاً «دوره‌های درسی «کبیران» نامیده می‌شود). ولی دلمشغولی ویکتوریاییها «یونان باستان تا حدودی رؤیابافی بود. یونان باستان فرهنگی خارق‌العاده بود. غنی در فلسفه، علم و ادبیات. یونان زادگاه دموکراسی و برخی ایده‌های مرتبط با آن بود، ولی همه‌ی اینها فقط در چند دولت-شهر کوچک و تنها